

شرح حال دکتر محمد رضا منزوی

دکتر محمد رضا منزوی، سومین پسر حاج شیخ آقابزرگ بود که در سال 1307 در سامره دیده بر جهان گشود. وی پس از گذراندن تحصیلات ابتدائی، در سال 1322 به درخواست برادر بزرگتر، علینقی، که آینده ای بهتر برای برادران در تهران میدید، از نجف راهی تهران شد. بسبب مشکلات مالی، تصمیم بر آن شد که محمدرضا به دبیرستان نظام برود. وی تحصیلات دانشگاهی را در دانشکده دامپزشکی دانشگاه تهران به انجام رساند و از سال 1331 با درجه دکتر دامپزشک، سروان محمد رضا منزوی در ارتش ایران به خدمت ادامه داد.

در روز بیست و پنج مرداد سال 1332 در زمان کوشش شاه برای کودتا علیه دکتر مصدق، وی جزو محافظین خانه دکتر مصدق بود و درختی کردن کودتا و بازداشت سرهنگ نصیری (فرستاده شاه برای انجام کودتا)، شرکت داشت. پس از برملا شدن توطئه و شکست کودتای 25 مرداد بر علیه مصدق، شاه به رم گریخت ولی متأسفانه سه روز بعد با کمک امریکا مجدداً کودتای 28 مرداد را بر علیه ملت ایران و مصدق به ثمر رساند.

دکتر محمد رضا منزوی پس از کودتای بیست و هشت مرداد، دستگیر و زندانی شد. با همه کوشش دژخیمان شاه، نتوانستند اتهامی بر علیه او ثابت کنند و لذا پس از مدت یازده ماه بازداشت در زندانهای مختلف دژبان، قز قلعه و فلک الافلاک، بالاخره آزاد شد. اما دیری نگذشت که لیست نام افسران توده ای لو رفت و جلادان شاه مجدداً به دنبالش افتادند. اینبار محمد رضا با گذرنامه خواهرزاده اش، آقا مهدی بهشتی پور، به خارج از ایران گریخت.

متأسفانه در بیروت، وابسته نظامی شاه، اتابکی، او را شناخت و دستگیر کرده، بر خلاف تمام شئونات بین المللی، با کمک دولت لبنان به ایرانش فرستاد. در مهرآباد تحویل دژبان شد و پس از یک شب بازداشت در زندان دژبان در جمشیدیه، به زندان قزل قلعه منتقل گشت.

در صفحات بهمن و اسفند 1333 سالنامه رومیزی دکتر علینقی، برادر بزرگتر، میتوان این یادداشتها را خواند: دارند محمدرضا را شکنجه میکنند... امروز به امام جمعه تهران هم مراجعه کردم... بی فایده بود... خبری دهند که محمدرضا سخت زیر شکنجه است و من به هر دری میزنم کاری از دستم بر نمی آید. نمیدانم چه کنم... امروز گفتند به بیمارستان ارتش منتقل شده... هنوز اجازه ملاقات نمیدهند.

در روز 29 بهمن میخوانیم: امروز سیاهترین روز زندگی من است. خبر دادند محمدرضا در زیر شکنجه جان سپرده. در روز 30 بهمن 1333 رژیم دژخیم شاه اعلام کرد که محمدرضا منزوی از زندان گریخته است.

بعد ها خبردار شدیم که زیبایی جلال و همکار جنایتکارش امجدی، علاوه بر شلاق و اعمال سایر شکنجه های خونخوارانه، ناخن دستها و پاهای محمدرضا را کشیده اند و او را از شب تا صبح با دستبند قیانی معلق از سقف آویخته اند، در حالیکه قطرات آب یخ بهمن ماه بر سر و صورتش میچکیده. اما او زبان نگشود.

دراثر نبود بهداشت، زخم دستها و پا هایش چرک میکند. ولی جلادان همچنان به امید کسب اطلاعات از معالجه وی خودداری نموده و به شکنجه ادامه می دهند. ابتدا وقتی که دیگر امیدی به توانائی حرف زدن او نبوده، بدن نیمه جان او را به بیمارستان ارتش منتقل میکنند. اما دیگر برای ادامه حیات دیر بوده و مسمومیت خون ناشی از زخمها به قلب و مغزش رسیده و باعث مرگ او میشود.

جسد دکتر محمدرضا منزوی را به خانواده اش ندادند. گویا پنهانی در زیر دیوار زندان قزل قلعه، جایی که امروز بازار تره بار قزل قلعه قرار دارد، دفنش کرده اند.

دکتر دامپزشک، سروان محمد رضا منزوی بدون گشودن لب، چشم بر زندگی فرو بست. روانش شاد باد. پس از تغییر رژیم، بر اساس شکایت خانواده شهید، دادگاهی بر علیه زیبایی و امجدی تشکیل شد و تعدادی از شاهدان عینی و از جمله سربازان و وظیفه ای که شاهد جریان بوده اند، شهادت دادند.

یادش گرامی باد